هو العلیم

فهم کلام اولیای خدا، چگونه از ظاهر عبور کنیم؟
شرایط دستور، جو عمومی و خطر برداشت نفسانی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸ - مجلس اول

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم مُحَمّدٍ
و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العُقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأَنَّکَ أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأَنَّکَ يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحكَمُ الحاكِمينَ وَ أكرَمُ الأكرَمينَ.

اگر من از تعجیل عقوبت تو می‌ترسیدم و آن تعجیل در عقوبت جایگاه خودش را در من به‌وجود می‌آورد قطعاً به‌دنبال گناه نمی‌گشتم و این نه به این جهت است که من نمی‌ترسم، چون اگر ترس داشتم به‌دنبال گناه نمی‌رفتم. کسی که ترس دارد، نگران است، تشویش دارد و دغدغهٔ خاطر دارد طبعاً به‌دنبال گناه نمی‌رود. آن کسی به‌دنبال گناه می‌رود که توجه و ترس ندارد. می‌گوید که این حرف‌ها چیست؟! این مسائل خیلی جایگاهی ندارد و...! نمی‌گوید: ﴿إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا﴾[1] این نه به این جهت است که تو در نظارت و اشراف خودت آن‌طوری که باید و شاید نظارت نداری و سرت به کار خودت مشغول امور و کارها است و از حال بندگان خودت خبر و اطلاعی نداری، بلکه به‌خاطر این است که تو بهترین ساتر و پوشاننده و بهترین حاکم و در کرامت در بالاترین نقطه و افق از مجد، عظمت، کرامت و بزرگواری قرار داری.

اهمیت توفیق ادراک حضور ماه مبارک رمضان

خدا را شکر که خداوند دوباره توفیق حضور ماه مبارک رمضان را قسمت کرد و این یک مسئله‌ای است که ما باید خیلی قدر و ارزش این مطلب را بدانیم. فرض کنید که اگر عمر ما یک هفته مانده به ماه رمضان امسال به پایان می‌رسید، ما چه می‌کردیم؟! این ماه رمضان دیگر قسمت ما نمی‌شد. دو روز مانده به ماه رمضان ما از دنیا می‌رفتیم. الآن برخی نیستند، چه کسانی بودند که دیروز در همین ایران از این دنیا رفتند و فوت کردند، مریض بودند و نتوانستند این ماه رمضان را درک کنند، دلشان می‌خواست یااینکه نه توجهی نداشتند و برایشان فرقی نمی‌کرد؟!

اینکه خداوند توفیق داد که ما این ماه مبارک را درک کنیم روی این مسئله باید حساب کنیم یعنی خدا می‌گوید که این سفره را اضافه بر سفره‌های سال‌های قبل امسال هم برایت این سفره را گستراندم دیگر خودت می‌دانی. توجه ما به این عمری که خداوند به ما داده یک توجه صحیحی نیست و ادراک ما ادراک صحیحی نیست، ادراک ما این است ـ خیلی دیگر نظر توحیدی و ربوبی و الوهی داشته باشیم ـ که می‌گوییم که یک مدتی را خداوند در این دنیا قرار داده است و روزها از پی یکدیگر و هفته‌ها از پی یکدیگر و ماه‌ها می‌آیند و بالأخره تمام می‌شود و فرض کنید که اَمَدش هم در فلان روز می‌آید و بعد باید دیگر به آن دنیا برود! دیگر خیلی بخواهیم مسائل را به آن‌طرف نسبت بدهیم [این‌طور می‌گوییم.] ولی روی هر یک روزی که خدا به ما داده حساب و پرونده است، هر یک روز و هر یک ساعت پرونده است.

یادم هست که یک روز من با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ [صحبت می‌کردم] خدا رحمت کند همهٔ گذشتگان از شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و بالاخص منتسبین از همهٔ رفقا و دوستان و اولیای خدا که چقدر به گردن ما حق دارند، یک وقتی والدهٔ ما در خوردن دارو اهمال و سستی می‌کرد

---

[1] . سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۳۷. ***معادشناسی***، ج ۵، ص ۲۵۷:
«غیر از زندگی دنیا چیزی نیست، ما زنده می‌شویم و می‌میریم.»

و دواهایش را نمی‌خورد و قرص‌هایش را در گنجه می‌گذاشت و یک مشت قرص جمع شده بود. یک روز من از اینجا به مشهد مشرف شده بودم، مرحوم آقا گفتند که آقاسیدمحسن بیا اینجا می‌خواهم یک چیزی نشانت بدهم، بعد من را سر آن گنجه بردند و در گنجه را باز کردند و گفتند که اینجا را نگاه کن. دیدم یک مشت قرص است. گفتند که اینها قرص‌های مادرت است، من به او می‌دهم که بخورد و او برمی‌دارد در اینجا می‌گذارد! خلاصه قضیه لو رفت. بعد گفتند که تو مترصد باش می‌روی خودت قرص را می‌دهی و بعد هم ببین یک جرعه آب بخورد که خلاصه دیگر راه بازگشتی نداشته باشد!

بعد وقتی که والده‌مان آمد گفتند که فلانی تو خیال نکن من از این قرص‌ها [دل خوشی دارم!] ـ چون ایشان هم اهل همین داروها بودند، ایشان هم بیماری داشتند و برای قلبشان داروی قلب می‌خوردند و داروهای متفاوت به‌خصوص [داروی] فشار خون می‌خوردند ـ خیال نکن دل خوشی از این دواها و داروها و از این چیزها دارم! می‌دانی من چرا این داروها را می‌خورم؟! برای اینکه چند روز بیشتر با شما باشم، با شماها! با شماها صحبت کنم، با شماها حرف بزنم، با شماها اگر مسئله و مطلبی هست مطرح کنم والاّ ما چنان دل خوشی از بودن در این دنیا و گرفتاری‌ها نداریم.

یعنی اینها به‌خاطر ماها زندگی می‌کنند، به‌خاطر ماها خودشان را به اذیت‌ها، این‌طرف و آن‌طرف، بیمارستان، پاره‌پاره کردن [عمل‌های جراحی] و این چیزها می‌اندازند و رضایت می‌دهند تااینکه دو روز بیشتر باشند و نفعی برسانند و لطفی کنند! اینها فرق می‌کنند؛ حسابشان فرق می‌کند و مسئله‌شان فرق می‌کند تا جایی که دیگر حکم الهی بیاید و دیگر تقدیر، تقدیر مبرم باشد و دیگر مسئله به صورت دیگری دربیاید.

جنبهٔ ابدی داشتن ایام عمر

خلاصه روی این روزها و روی این ساعات حساب است، خیال نکنید یک ماه رمضانی از شب یکشنبه شروع شد و در شب خاص هم تمام می‌شود، نه! این ماه رمضانی که خداوند الآن قسمت ما کرده است، این ماه رمضان برای بعد از فوت ما و برای آن دنیای ما و برای آن‌طرف ما جنبهٔ ابدیت دارد! اگر این ماه رمضان را حساب نرسیم دیگر در آن دنیا برای این ماه رمضان حساب باز نمی‌شود و نیست و همین‌طور ایام دیگر و مواقف دیگر و موارد دیگر. اینها همه ایام اللهی هستند که هرکدام از اینها برای حرکت و برای رشد انسان چقدر [مهم و مؤثر هستند.]

من در آن مجلس قبل عرض کردم که ما باید بدانیم این توفیقی که خداوند قسمت ما کرده است این توفیق آسان به‌دست نیامده است و ما خیلی جاها می‌توانستیم باشیم و الآن هم می‌توانیم؛ خیلی از جاها و خیلی از موارد! حتماً لازم نیست که آدم فلان‌جا و فلان‌جا برود. در مجالس دیگر، جاهای مختلف، منبری، غیر منبری، صحبت‌ها، این‌طرف و آن‌طرف و همهٔ این چیزهایی که شنیدیم و شنیدید و به‌اندازهٔ کافی هم مستفیض شدیم! بله، همه‌جا؛ مجلس روضه و مجلس اهل‌بیت علیهم‌السّلام و دیگر خیال می‌کنم از این اهل‌بیت مظلوم‌تر [نیست] و دیگر مظلومیتشان بر همه ثابت شد. هر کسی برای منافع خودش و برای دنیای خودش امام را به‌سوی خود و به‌سمت خود و به طرف خود برای رسیدن به دنیا می‌کشاند؛ دنیای شهوات و دنیای اعتبارات و دنیای توهمات!

اولیای الهی را به‌دنبال خودمان می‌کشیم و صحبت‌های آنها را برای خودمان می‌کشانیم و امام علیه‌السّلام را به‌دنبال خودمان می‌کشانیم که خودمان به یک مقصدی برسیم و خودمان را به یک هدفی برسانیم و همه‌اش هوا و هوس و نفس است. این نفس اماره و اژدرهایی که می‌آید و می‌بلعد و همهٔ ارزش‌ها را فدای خود می‌کند، همه را فدا می‌کند!

مرارت‌های امام صادق علیه‌السّلام از عمامه به سرها

در زمان امام صادق علیه‌السّلام همین بنی الحسن، همین سیدها، همین عمامه به سرها [با ائمه علیهم‌السّلام چه‌کار کردند؟!] همین بنی الحسن دیگر؛ پسرعموهای امام صادق، واقعاً این ائمه از اینها چه کشیدند؟! همیشه همین‌طور است و همیشه هست. اینها با خلیفه درافتاده بودند و می‌گفتند که حکومت

و خلافت برای ماست و ما اولاد پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هستیم! این بنی عباس چه کسی هستند که آمده‌اند حق ما را گرفته‌اند و [جکومت می‌کنند]؟! آی مردم بیایید، ما پسر پیغمبر هستیم و [خلافت برای ماست]!

پسر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هستی که هستی خب برو در خانه‌ات بنشین برای چه مردم را جلو می‌کشی و به کشتن می‌دهی؟! پسر پیغمبر هستی برای اینکه خلق الله را بیاوری و همه را از دم تیغ بگذرانی؟! این پسر پیغمبری است؟! پیغمبر به تو گفته [است]؟! جبرئیل برایت نازل شده [است]؟! [می‌گوید که] ما پسر پیغمبر هستیم! خیلی خب هستی که هستی احترامت هم می‌گذاریم، قدمت هم روی چشم ولی برو سر جایت بنشین و کار خودت را بکن، مملکت را هم به‌هم نریز! ما پسر پیغمبر هستیم و می‌خواهیم حکومت را از دست بنی عباس دربیاوریم! خیلی خب برو دربیاور، هر کسی دنبال تو افتاد بسیارخوب نوش جانش! یا می‌زنی یا می‌خوری، همین است دیگر. چرا سراغ امام صادق علیه‌السّلام می‌آیی؟! این قضیه چیست؟! مظلومیت امام صادق علیه‌السّلام اینجا است.

امام صادق علیه‌السّلام می‌گوید که من به شما کاری ندارم، من نه با بنی عباس کار دارم و نه با شما کار دارم، زورت می‌رسد برو بکن! هر کاری دلت می‌خواهد بکن! [می‌گویند که] نه‌خیر، تو هم باید بیایی و اگر تو پشت ما بیایی، مدینه پشت ما می‌آید، ما تو را لازم داریم و باید خرجت کنیم! خرج خودمان کنیم!

مذمت خرج کردن امام علیه‌السّلام برای مطامع دنیا

امام را خرج کنیم مثل پول‌ها! چطور این‌طرف و آن‌طرف پول خرج می‌کنیم، این‌هم یکی! باید امام را خرج کنیم! هرچه حضرت می‌گوید که من چه‌کار به شما دارم؟! شما ادعای خلافت و ادعای کمک می‌کنید به من چه‌کار دارید؟! من در مسجد خودم؛ مسجد مدینه می‌روم و می‌نشینم با اصحاب احکام می‌گویم و به اینها مطالب می‌گویم. [می‌گویند که] نه نمی‌شود، خود ما باید به این حکومت برسیم و بنی عباس را ساقط کنیم و مهم‌ترین وسیله و بهترین وسیله و بهترین زمینه برای رسیدن به این هدف این است که شما پشت ما را داشته باشید! حضرت می‌گوید که اگر نداشته باشم چه؟! [می‌گویند که] نه، نمی‌شود می‌گیریم شما را به زندان می‌اندازیم و بعد هم اعدام می‌کنیم!

دست شما درد نکند، ما یک وقتی اینها را می‌خواندیم و همین‌طور می‌گذشتیم، یعنی باور کنید من خودم وقتی که تاریخ می‌خواندم [همین‌طور می‌گذشتم] خدا رحمت کند مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ چقدر به ما و همهٔ رفقای طلبه سفارش می‌کردند که تاریخ اسلام را خیلی خوب بخوانید. به نظر من کسی که تاریخ اسلام را وارد نباشد، او اصلاً نمی‌تواند فتوا بدهد حتی فتوا هم نمی‌تواند بدهد چون اطلاع بر مبانی استنباط یکی از اصولش اطلاع بر تاریخ اسلام، نحوهٔ نگرش معصومین علیهم‌السّلام، نحوهٔ تصرفات معصومین و کارهای مختلف آنها در زمینه‌های مختلف است، این شخص باید مطّلع باشد. ایشان خیلی توصیه داشتند و ما هم کم و بیش چند ورقی نسبت به این مسائل تورقی کردیم.

خلاصه من وقتی که اینها را می‌خواندم باور نمی‌کردم و سرسری می‌گذشتم، بعد یک مقداری که گذشت دیدم نه اصلاً مسئله واقعیت داشته است! آخر شما باور می‌کنید پسرعموهای امام صادق علیه‌السّلام و بنی اعمام آنها به امام صادق بگویند که آقا ما شما را به زندان می‌اندازیم و به زندان انداختند! آن‌هم نعوذ بالله نعوذ بالله در یک جای بسیار بسیار بد، بدترین جای زندان که نمی‌توانم اسمش را بیاورم! و بعد هم تهدید می‌کنند که فردا صبح شما را اعدام می‌کنیم! یک شب تا صبح فرصت داری تصمیمت را بگیری! یک شب تا صبح! و اعدام هم می‌کردند! اگر منصور دوانیقی نمی‌آمد و همان صبح در مدینه غلبه نمی‌کرد و امام صادق را از زندان بیرون نمی‌آورد اینها امام صادق را اعدام کرده بودند، اعدام! می‌دانید یعنی چه؟! یعنی آقا طناب دار [بر] گردن امام صادق می‌انداختند! یعنی با شمشیر می‌زدند سر امام را قطع می‌کردند و اعدام، تعارف هم نداشتند! چرا؟! چون برای رسیدن به هدف وسیله توجیه می‌شود، گرچه آن وسیله اعدام امام باشد! چه اشکال دارد؟! بلکه مستجب مؤکد و اوجب واجبات

هم است! کشتن امام صادق می‌شود واجب! بله، مستحب و [حتی] واجب است، فتوا هم می‌دهیم! بلد هم که هستیم. بله خدا به دادمان برسد، خدا به دادمان برسد که ببینیم این ره که می‌رویم به کجاست!

یک وقتی هارون می‌آید موسی بن جعفر علیهماالسّلام را به زندان می‌اندازد، خیلی خب او بنی عباس است و تکلیفش معلوم است یک وقتی مأمون می‌آید امام رضا علیه‌السّلام را شهید می‌کند و آن داستان و آن مسائل [اتفاق می‌افتد]، خب خلیفه است، فاسق و فاجر است. گرچه امروزه بعضی‌ها در نوشته‌هایشان اینها را از خلفای عادل به‌حساب آورده‌اند![1] آدم اگر چندتا شاخ دربیاورد نباید تعجب کند که یکی بیاید هارون را عادل بگوید! (مثلی هست که گفت از همهٔ فلان رفت سراغ آن نمی‌دانم چی چی! اگر عمر بن عبدالعزیز را می‌گفتی یا نمی‌دانم فلان شخص را می‌گفتی [حالا یک چیزی]! قسی‌ترین خلیفه و شقی‌ترین خلیفه و ظالم‌ترین آنها [را عادل می‌گویند!] بیشتر اولاد پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم که در زمان خلفا کشته شدند در زمان هارون و مأمون بوده است! بیشتر اینها در این زمان بوده است؛ ده‌ها نفر را می‌کشتند و بعد جنازهٔشان را در چاه می‌انداختند! اینها از عدالت است؟! لابد از عدالت است دیگر! من نمی‌دانم شاید ما از عدالت تصور دیگری داریم!

کشتن افراد و دربه‌در کردن اولاد و ذراری موسی بن جعفر علیهماالسّلام، اینها جزو عدالت است؟! عدالت است دیگر! والله نمی‌دانم چطور فکر می‌کنند، خدا از تقصیرات همهٔ ما بگذرد. بله، اینها جزو خلفای عادل بودند، خلفای عادل! بفرمایید ظالم‌ها چه کسانی بودند؟! اگر اینها جزو عدول از مؤمنین بودند که شهادتشان شهادت دو نفر لابد حساب می‌شود ـ ذوالیمین ـ ظالم‌ها چه کسانی بودند؟! آنهایی که ظلم کردند چه کسانی بودند؟! اما شما می‌بینید بنی الحسن که دیگر هارون و اینها نبودند، اینها دیگر از بنی اعمام ائمه علیهم‌السّلام بودند و اینها می‌آیند و می‌گویند که اگر نیایی [با ما بیعت کنی]، برای رسیدن به خلافت تو را اعدام می‌کنیم! این خرج کردن امام نیست؟! ما بیاییم امام را خرج حکومتمان کنیم! هان؟! بیاییم امام را خرج ریاست خودمان کنیم! بیاییم امام را خرج کنیم! امام ناموس خداست، پا روی دم شیر نباید گذاشت که بدجوری سیلی به آدم می‌زنند! چنان می‌زنند که آدم برود و اثری از او پیدا نباشد.

امام را نباید خرج کرد! انسان نباید اولیای خدا را خرج مطامع دنیای دنی کند! آن دنیایی که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌گوید که از آب بینی بز برای من کمتر است![2] آن توضیح که حضرت می‌دهند. این دنیا! دنیایی که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به ابن عباس کفش وصله و پینه‌ای خودش را نشان می‌دهد و می‌گوید: «**این کفش من را نگاه کن، این حکومت شما از این کفشی که ده‌تا وصله خورده برای من پست‌تر است.**»[3] راست هم می‌گوید و دروغ نمی‌گوید، آن‌وقت ما برای این دنیا چه‌کار می‌کنیم؟! هر جور شده می‌کِشیم جلو برای اینکه به آن برسیم! هرچه را تابه‌حال نامناسب، خلاف، ناگوار و خلاف ارزش قلمداد می‌کردیم می‌شود ارزش! چون نوبت ما رسیده است همهٔ اینها ارزش پیدا

---

[1] . مصدر در حال بررسی

[2] . *نهج البلاغه* (صبحي صالح)، ج ۱، ص ۵۰.

[3] . *الإرشاد*، ج ۱، ص ۲۴۷؛ *نهج البلاغة* (صبحی صالح)، ص ۷۶:

«قالَ عَبدُاللهِ بنُ عبّاسٍ رَضیَ اللهُ عَنهُ: دَخَلتُ علَی أمیرِالمُؤمنینَ بِذی قارٍ و هوَ یَخصِفُ نَعلَهُ! فَقالَ لی: "ما قیمَةُ هَذا النَّعلِ؟" فَقُلتُ: لا قیمَةَ لَها! فَقالَ: "وَ اللهِ لَهیَ أحَبُّ إلَیّ مِن إمرَتِکُم إلّا أن أُقیمَ حَقّاً أو أدفَعَ باطِلاً!»

ترجمه: «ابن‌عبّاس گوید: در ذی‌قار (محلّی نزدیک بصره) بر امیرالمؤمنین علیه السّلام وارد شدم درحالی‌که نعلین خود را وصله می‌زد؛ پس به من فرمود: "قیمت این نعلین چقدر است؟" عرض کردم: "هیچ قیمتی ندارد!" پس فرمود: "به‌خدا سوگند، همین نعلین (پاره) برای من از حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر اینکه حقّی را بپا دارم یا باطلی را دفع نمایم!"» (محقّق)

می‌کند.

بالاترین ظلم و جفا به یک ولیّ الهی

حرف‌های اولیاء خدا از کتاب‌هایشان، از سخنرانی‌هایشان، از سؤالات عمومی که به‌درد می‌خورد [مشخص است]. با ولیّ خدا نمی‌شود شوخی کرد! حرفی که یک ولیّ خدا می‌زند آن حرف مربوط است به شرایط همان زمانی که این حرف گفته شده است نه در وقت دیگر و نه در شرایط دیگر، نه‌اینکه ولیّ خدا یک حرفی بزند و شما تا هفتصد سال دیگر هم این را بکِشانید! این حرف‌ها چیست؟! این حرف‌ها بالاترین ظلم و جفا به یک ولیّ الهی این است که انسان یک مطلبی را که او در یک وقت [خاص] گفته است، این مطلب را در همهٔ شرایط دیگر و در همهٔ موارد مختلف دیگر و در همهٔ مواقف تسری بدهد که هیچ ارتباطی با آن شرایط و با آن ظرف و با آن موقعیتی که این حق را گفته ندارد و در تقابل و تضاد مقابل یکدیگر قرار گرفته است. این خیلی ظلم است، بالاتر از این ظلم که انسان بیاید حرف اولیای خدا را خرج مسائل سیاسی و دنیایی خود بکند، از این دیگر بدتر می‌شود؟!

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ مسائل مختلف و مطالب مختلف و تصرفات مختلفی در شرایط مختلف داشتند نه‌اینکه همه به یک قسم بوده باشد نه‌خیر، این‌طور نبود که ایشان یک حرفی بزنند برای همهٔ اوقات إلی الابد الاباد، در هر شرایطی این‌طوری نبود که ایشان برای همیشه و به هر کیفیتی یک مطلبی را بگویند. بنده خودم شاهد بودم یک وقتی در یک قضیه‌ای ایشان به ما یک رهنمود خاصی داشتند، یک سال یادم است مسئله یک مقداری در آن فرق کرد و ایشان موضع مخالف گرفتند.

یک روز عصر ماه رمضانی بود و ایشان در حیاط نشسته بودند، یکی از دوستان خدا رحمتش کند از یکی شهرستان‌ها تلفن زد و گفتند که آقا سید محسن برو ببین تلفن کیست. ما رفتیم دیدیم یکی از دوستان از یکی از شهرستان‌ها است، ایشان تماس گرفته است و فرض کنید می‌خواست از آقا سؤال کند و ببیند راجع به فلان مطلب چه کنیم. من یک‌دفعه خیلی متأثر شدم، خب اصلاً گفتن ندارد شما اصلاً برای چه سؤال می‌کنی؟! اما درعین‌حال پایین آمدم و به ایشان عرض کردم که یک هم‌چنین مطلبی است، یک‌مرتبه ایشان عصبانی و برافروخته شدند! [گفتند که] آقا مگر ما مطلب را نگفتیم، چند دفعه یک حرف را بگوییم؟! ما مطلب را می‌گوییم و خودتان دیگر بایستی که ببینید چه کنید، آخر این حرف‌ها در تلفن گفتن دارد؟! این حرف‌ها را زدن دارد؟! خیلی ایشان ناراحت شدند.

من رفتم گفتم که آقا هر طوری خودتان نسبت به این مسئله تشخیص می‌دهید همان‌طور عمل کنید، اگر نظر آقا در آن موقع بر موافقت بود دیگر این حرف‌ها نبود و می‌گفتند که آقا بگو بله برو این کار را بکن و آن کار را بکن، پس معلوم است نظرشان صددرصد بر مخالف بوده [است.] چطور اینکه خودشان هم به بنده گفتند که صددرصد نظرم مخالف بوده است. حالا بنده بیایم و بگویم که نه چون ایشان در یک مورد فلان مطلب را گفتند پس دیگر همیشه بودند یا نبودند، شرایط فرق می‌کرد یا شرایط فرق نمی‌کرد، در قید حیات یا در قید ممات و به هر کیفیتی مسئله آن‌طور است! نه‌خیر، مطلب این‌طور نیست اولیاء الهی سخنانشان مشروط به شرایط خاص است و آن موقعیتی که این صحبت در آنجا القا شده است یااینکه در سخنانشان ملاکاتی را عرضه کردند که آن ملاکات منطبق باشد بر همان شرایطی که در آنجا گفته شده [است]. بله در هر وقتی که ملاک وجود داشته باشد طبعاً آن سخن هست اما اگر ملاکات متفاوت بود دیگر در آنجا ما نمی‌توانیم کلام اولیاء الهی را دستاویز برای رسیدن به مقاصد دنیای خودمان قرار بدهیم که اولیاء الهی ناموس پروردگار هستند و شوخی با آنها و با کلامشان نمی‌شود کرد. توجه می‌فرمایید؟! باید به این مسئله دقت بشود.

لزوم شکر خدا

من خدمت رفقا عرض کردم که ما باید خدا را شکر کنیم که ما را در یک فضایی قرار داده است که آن فضا را از نفس اولیای خدا و از مبانی که در این مکتب از زبان آنها و از نفوس طیبهٔ آنها مطالب القاء شده می‌دانیم، ما باید خدا را در اینجا شکر کنیم والاّ مطالب در جاهای دیگر جور دیگری است و

خودمان هم داریم می‌بینیم جور دیگری است و تفاوتش را هم احساس می‌کنیم. بنابراین باید فرصت را مغتنم بشماریم و حال که خدا یک همچنین توفیقی داده [است] دیگر ما نباید فکر و خیالمان را در همان جایی که فکر و خیال‌های بقیه هست ببریم، خب [این‌طوری] مثل آنها می‌شویم، دیگر چه فایده‌ای دارد؟! فایده‌ای ندارد.

[وقتی] شما بیماری داشته باشید و پیش یک طبیبی بروید، طبیب هم به شما نسخه می‌دهد که آقا این دوا و این دارو و این پرهیز و.... بعد بیایی نسخه را کنار بگذاری و سراغ حرف‌های دیگر و مطالب دیگر و جای دیگر بروی! [می‌گوید که] چرا اینجا آمدی؟! چرا وقتمان را گرفتی؟! از اول می‌رفتید پیش همان‌که قبولش دارید! از اول می‌رفتید همان جاهایی که نسخه‌های دیگر می‌دهند! یک جاهای دیگری و به نحوهٔ دیگری. این هم اتلاف وقت است و هم اتلاف فرصت برای آن بندهٔ خدا است، الآن که خدا این فرصت و مجال را داده است پس انسان باید از آن حسن استفاده را بکند. حسن استفاده چیست؟!

حسن استفاده از مطالب اولیای الهی

حسن استفاده این است که برود ببیند همان فضایی که اگر اولیای خدا وجود و حضور داشتند، آن فضا را برای خودشان و برای ما ایجاد می‌کردند ما هم همان فضا را برای خودمان ایجاد کنیم؛ همان فضای فکری، همان فضای عملی، همان فضای اجتماعی و همان فضای شخصی، آن فضا را برای خودمان ایجاد کنیم آن‌وقت در آن فضا حرکت کنیم، از اینجا برویم، از اینجا نرویم، اینجا بایستیم، اینجا توقف کنیم و آنجا حرکت کنیم.

من آن دفعه خدمت رفقا عرض کردم و گفتم که یک بنده خدایی بود که هنوز هم در قید حیات است، إن‌شاءالله خدا سالمش بدارد، خب در همان موقع و خیلی زمان سابق، قبل از انقلاب در ذهنش یک تصوری از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ داشت و می‌دید مرحوم آقا یک روشی دارند، یک دأبی دارند، یک حرکاتی دارند، یک سکناتی دارند، یک سخنانی دارند و یک خموشی‌هایی دارند و او نمی‌توانست آن‌طوری که باید و شاید [مسائل را متوجه بشود.] چرا؟ چون همین اشکال در او بود؛ چون نمی‌دانست در کدام فضا قرار دارد و با فضای جامعه می‌رفت، با فضای جامعه می‌آمد، با فضای محیط حرکت می‌کرد، با فضای محیط تو سری می‌خورد و ناراحت می‌شد، با فضای محیط انبساط پیدا می‌کرد و با فضای محیط آزرده خاطر می‌شد!

لزوم عبرت گرفتن از مرور خاطرات

عزیزم تو کجایی؟! حالت خوب است؟! سلامتی؟! ناراحتی و کسالت نداری؟! تو یک شخصی مثل مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در کنارت هست، فضایت را کجا می‌بری؟! کجا داری فکر می‌کنی؟! کجا داری سیر می‌کنی؟! تو که مثل خیابان فلان هستی و افرادی که آنجا دارند حرکت می‌کنند و یک چیزی می‌گویند، دیگر آن زمان‌ها هر کسی یادش است! ما که یادمان است! خیلی از شماها که ماشاءالله جوان هستید و آن زمان‌ها را ندیدید ولی اینهایی که سنی دارند [مشاهده کرده‌اند.] خیال نکنید ما پیر شدیم! ما هنوز پیر نشدیم! سنمان یک مقدار زیاد است ولی هنوز پیر نشدیم! خدا نکند! این حرف‌ها، حرف‌ها خیلی بعیدی است! ولی خاطرات خوبی است و می‌شود عبرت خوبی گرفت و عبرت خوبی است! ببینید کار به کجا رسیده که شیطان می‌آید و انسان را در یک فضایی می‌برد که انسان نسبت به تکلیف و موقعیت خودش احساس مسئولیت می‌کند و نمی‌تواند استقرار و مصاحب و همنشینی خود را در کنار یک ولیّ خدا برای خودش کافی ببیند، واویلا! یعنی کار اینجا خراب می‌شود.

مثل اینکه فرض کنید که کسی نزد امام مجتبی علیه‌السّلام است، امام مجتبی امام است و طرف

[به امام] می‌گوید که بلند شو بجنگ! بلند شو با معاویه بجنگ![1] باشد من [امام مجتبی] خودم به تو می‌گویم که بجنگ یا نجنگ. آخر امام مجتبی علیه‌السّلام کنارت نشسته [هست] تو چرا می‌گویی که بلند شو بجنگ؟! امام می‌گوید که من نمی‌خواهم بجنگم، چه کسی را باید ببینم؟! من نمی‌خواهم، من اصلاً می‌خواهم این معاویه سرکار باشد.

حالا او که این حرف را نمی‌زد ولی به تو چه مربوط است که این اینجا نشسته یا می‌خواهد بلند شود؟! تو امام هستی یا این امام است؟! تکلیف این را روشن کنید. می‌گوید که نه‌خیر قربان حالا شما امام هستید و لیکن در اینجا فلان کنید! در اینجا یک قدری با ما راه بیایید و با ما [مدارا] کنید و...! این حرف‌ها یعنی چه؟! امام مجتبی علیه‌السّلام می‌گوید که من می‌خواهم صلح کنم تمام شد، آقا تمام شد. دیگر در این مغز پوک چه هست که با وجود امر امام علیه‌السّلام باز یک فکر دیگر می‌آید؟! آخر چه چیزی این داخل رفته است؟! البته این مسئله نیاز به توضیح دارد که إن‌شاءالله بنده قولش را داده‌ام که اگر خدا توفیق بدهد راجع به آن اصطلاح ماتریالیسم اسلامی صحبت کنیم.

تعریف از شخصیت و فهم حضرت مسلم بن عقیل علیه‌السّلام

انسان در یک فضایی قرار می‌گیرد که ظاهر اینها همه برمی‌گردد به این، ظاهر برای او حکم واقع و باطن را پیدا می‌کند. ظاهر چیست؟ تصورات، خیالات، اعتباریات، توهمات، بیا و برو، شعار، پرچم و فلان، تمام این اوضاع برای او جایگزین عقل، تعقل، عقلانیت، فهم، شعور، ادراک و واقع می‌شود! این ظاهر این بیا و این برو، این ظاهر هم که همیشه به این شکل نمی‌ماند، کسی تضمین نکرده و کسی گارانتی نداده است که همیشه این‌طور بماند. یک روز می‌بینید این ظاهر به این نحو بود و روز دیگر این ظاهر برگشت و مقابل خودش قرار گرفت. نظیر داستان مسلم بن عقیل، داستان مسلم بن عقیل چه بود؟ بیا و برو و...! وقتی که آمد سی هزار نفر با مسلم بیعت کردند، اصلاً خجالت هم نکشیدند که اقلاً از اول بیعت نمی‌کردید! آخر این ننگ است که انسان بیاید [این‌طور] بیعت کند! بیعت یعنی من هستم تا آخر و تا پایان کار. می‌آمدید، می‌نشستید، پشت سرش نماز می‌خواندید و به خانه‌تان می‌رفتید، او هم کاری نداشت. اما اینکه بیایی بیعت کنی و دست بدهی که من هستم و در لشکر تو هستم و می‌آیم با سیدالشهدا چه می‌کنم [و بعد بیعت خود را بشکنی صحسح نیست!] سی هزار نفر بیا و برو و فلان و این حرف‌ها!

حضرت مسلم گول اینها را نمی‌خورد، او بالا بود و افق فهمش بالاتر بود لذا ما کارهای حضرت را می‌بینیم و مسائل را می‌بینیم، اگر حضرت مسلم مثل یکی از ماها بود در همان خانهٔ هانی بن عروه کلک ابن زیاد را کنده بود! بهترین موقعیت بود تمام شد و رفت، مانع را از سر راه برداشتیم و امام حسین علیه‌السّلام هم که دارد می‌آید، قضیه تمام است. اما چون مسلم به بالاتر از این فکر می‌کند می‌بیند که مسئله دارد تغییر می‌کند، آن ظاهری که به‌واسطهٔ آن ظاهر مدام یکی‌یکی آمدند.

[می‌گوید که] شما بیایید به یک نقطه در آسمان نگاه کنید، اصلاً هیچی هم در آسمان نیست! [می‌گوید که] فقط ابر را نگاه کنید. یک نفر می‌آید می‌گوید که به چه چیزی نگاه می‌کنی؟! [می‌گوید که] آقا در این ابر یک چیزی است، من دارم در این یک چیزی می‌بینم! او هم می‌ایستد نگاه می‌کند. نفر سوم می‌آید می‌بیند دو نفر ایستاده‌اند می‌گوید که لابد خبری است و بعد نفر چهارم، پنجم می‌آیند! می‌بینی یک لشکر ایستاده‌اند و دارند به آن ابر نگاه می‌کنند. این یعنی چه؟! این به پشت آن یکی و این به پشت آن یکی می‌شوند یک لشکر! همین‌طور، باور کنید.

برای مسلم بن عقیل هم همین‌طور بودند، سی هزار نفر همین‌طور انگار نگاه به ابر می‌کنند، یابو یابو ایستاده بودند! این آمد و آن آمد و [بقیه هم آمدند و گفتند که] مسلم کارش گرفته [است]! فلان صف

---

[1]. ***مقاتل الطالبیین***، ج ۱، ص ۷۲.

را نگاه کن! دیشب یک صف بود الآن شد دو صف! فردا شب شد چهار صف! آن هم بیا، آن هم بیا! مدام آمدند و آخرش هیچی نیست و هرچه هست همین بنرها است! هرچه هست همین عکس‌ها است! هرچه هست همین نمی‌دانم چی چی‌ها است! هیچی در آن ندارد و هیچ خبری نیست، ده نفر شد بیست نفر، بیست نفر شد دویست نفر، دویست نفر شد دویست هزار نفر و دویست هزار نفر شد بیست میلیون! هرچه شما می‌خواهی حالا اسمش را بگذار. همه‌اش یک مقدار محدود از فهم و ادراک است نه بیشتر؛ دو نفر زیادتر نمی‌کند و می‌شود دوتا این‌قدر، سه نفر می‌شود سه‌تا این‌قدر، نمی‌شود ده سانت، نمی‌شود سی سانت، سه‌تا پنج سانت، ده‌تا پنج سانت، صدتا پنج سانت و یک میلیون پنج سانت! ما همان پنج سانت هستیم و باید سراغ یکی برویم که او بی‌نهایت است. او کیست؟! آن ولیّ خداست. ما که بی‌نهایت نیستیم فهم ما همان پنج سانت است و بیشتر نمی‌شود، بله اگر در آن فضا برویم این رشد می‌کند.

دوراندیشی اولیاء الهی

شخصی در همان زمان‌های قبل از انقلاب نزد مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ آمده است و آن موقع به من می‌فرمودند که فلان شخص آمده و هنوز هم هست و می‌گوید که آقا شما برای چه نشسته‌اید؟! شما این مسجد، منبر، این کتاب‌ها و این تبلیغ‌ها را برای چه روزی می‌خواستید؟! بفرمایید الآن که حاصل شده است! آدم واقعاً نمی‌داند به حال این افراد بخندد یا گریه کند! یعنی واقعاً چطوری می‌شود خدا فهم را از یکی می‌گیرد؟! یعنی عجیب است، عجیب است.

[می‌گوید که] شما پس برای چه روزی می‌خواستید؟! پس این‌همه صحبت‌ها، این‌همه تبلیغ، این‌همه اخبار و این‌همه مطالب از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم‌السّلام برای کی بود؟! برای اسلام بود؟ بفرمایید این هم اسلام، پس چرا نشسته‌اید؟! پس چرا از جایتان حرکت نمی‌کنید؟! پس چرا به افراد نمی‌گویید؟! پس چرا به شاگردانتان توصیه نمی‌کنید که با آن جریانی که جامعه دارد در آن جریان حرکت می‌کند همراه بشوند؟! پس چرا [حرکت نمی‌کنید]؟! حالا مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به او چه بگویند؟! بگویند که بیا جایمان را عوض کنیم! بیا تو به‌جای ما بنشین! این خوب است! خیلی خب بیا تو به‌جای ما بنشین.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که نمی‌توانند به او بگویند که ای احمق، ای الاغ، آنچه که جوان در آینه بیند پیر در خشت خام می‌بیند! این را که نمی‌توانند به او بگویند، چرا؟ چون نمی‌تواند بپذیرد، در یک فضایی که نمی‌تواند بیرون بیاید نمی‌تواند از آن فضا خودش را خارج کند، ولی حداقل بدان تو که سال‌های سال اینجا بودی و تو که این‌همه مسائل را دیدی چرا یک مقداری را برای الآن خودت نگذاشتی و خرج نکردی؟! تو نمی‌توانی حتی این احتمال را بدهی اگر قرار به دین است خب او که دین را بهتر از من می‌داند، اگر قرار به انصاف و وجدان و امانت است که او آدم منصف و امین و امین تبلیغ خدا، امین شریعت خدا، امین رسالت الهی و امین وحی الهی است. این مقدار که می‌توانی دو دوتا چهارتا حساب کنی، چرا این را حساب نمی‌کنی؟! اینها همه کنار می‌رود فقط همان ظاهر، همان حس، همان خیال و همان توهم می‌آید می‌گیرد و دیگر چیزی باقی نمی‌گذارد. ایراد می‌گیرد که چرا بلند نمی‌شوی؟! چرا مثل بقیه حرکت نمی‌کنی؟! بعد ایشان می‌گوید که آقاجان شما موقعی که نمی‌دانم در کجا و کجا بودی آن موقع ما خودمان در کار بودیم. اصل قضیه ما هستیم! یک مقدارش را ایشان در همان کتاب وظیفهٔ فرد مسلمان آورده و در آنجا مطالبی را فرموده‌اند.

بنده خودم در همان زمان در زمان طفولیت [شاهد بودم] و بسیاری از این مسائل هنوز در ذهنم هست و مثل روز روشن مطالب را الآن به‌خاطر می‌آورم.

خلاصه گفتند که تو کجا بودی آن موقعی که ما در این راه کمرمان خرد شد؟! پدرمان درآمد و چه کردیم و چه کردیم و چه کردیم، تو حالا آمدی الآنش را داری می‌بینی! بله نمی‌تواند درک بکند چون نمی‌تواند، لذا همین‌طور با اشکال می‌ماند. لذا مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که تو مانند سیب کرم‌خورده شده‌ای و این سیب وقتی کرم می‌خورد دیگر کرمو است، دیگر درونش فاسد

است و نمی‌تواند خودش را خلاص کند! از داخل کرم خورده، از داخل خراب شده، از داخل فاسد شده و از درون این حقیقت خودش، این طراوت و این لطافت [را ازدست داده است] و این حیاتی که خداوند به این سیب داده الآن خراب و فاسد شده است. نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که وقتی مسائل تغییر پیدا می‌کند و جریانات عوض می‌شود، همین آقایی که آمده به آقا اعتراض می‌کند شروع می‌کند به نقطهٔ مخالف و صد و هشتاد درجه برمی‌گردد. همان مطالبی که قبلاً می‌گفت چه شد؟! تو که این‌طوری بودی، تو که می‌آمدی اعتراض می‌کردی، تو که آمدی انتقاد کردی و تو که آمدی گفتی پس این حرف‌ها را برای اسلام و چه گذاشتید و فلان کردید، پس چرا داری این حرف‌ها را می‌زنی؟! چرا داری این مطالب را می‌گویی؟! چرا داری یا از این‌طرف می‌روی می‌افتی یا این‌قدر عقب می‌روی که از آن‌طرف می‌افتی؟! نه به آن حرف‌هایت نه به این کارها [و] مسائلت.

اینها افرادی هستند که همه یک مسئله دارند و آن این است که جایگاهشان را در کنار ولیّ خدا نمی‌فهمند، همین است که ما چه هستیم و او کیست؟! ما چقدر فهم داریم؟! آن الآن چه افق و چه بصیرت و چه عالمی را دارد نظاره می‌کند؟! ما داریم یک متری بینی خودمان را نگاه می‌کنیم و او دارد در بی‌انتها نظر می‌اندازد و دارد می‌بیند، ما الآن را داریم می‌بینیم و او ده سال دیگر، بیست سال دیگر را می‌بیند، سی سال دیگر را می‌بیند، ما الآن با این شرایطی که معلول علل غیراختیاری است داریم راه خودمان را انتخاب می‌کنیم، آن دارد به آن علل نگاه می‌کند، سلسلهٔ عللی که آن سلسلهٔ علل موجب این مسائل وحوادث و پدیده‌ها هست. اینجاست که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ می‌فرمودند که اگر تا روز قیامت سجدهٔ شکر کنید بر اینکه خداوند این توفیق را به شما داده است کاری انجام نداده‌اید و کار مهمی نکردید، این به‌خاطر این است.

به‌خاطر این است که این منتی که خداوند بر ما گذاشته و این نعمت عظمی که خداوند نصیب ما کرده و این کرامتی که خداوند به ما تفضل کرده [است]، اگر نبود در غیر از این مکتب ما به‌هیچ‌وجه در دنیا و آخرت نمی‌توانستیم به آن برسیم. چرا؟ چون فهم ما همان پنج سانت است، شما با فهم پنج سانت که نمی‌توانی بروی و به لاحد و مقام اطلاقی دست پیدا کنی، در همان پنج سانت می‌مانی و سال‌هایت را با همان پنج سانت می‌گذرانی! درس می‌خوانی در پنج سانت طلبه می‌شوی! در پنج سانت باسواد ظاهری می‌شوی، در همان پنج سانت نه بیشتر! پیر می‌شوی در همان پنج سانت و صحبت می‌کنی با مردم در همان پنج سانت و همین‌طور [در بقیهٔ موارد] تااینکه بگویند که بفرمایید مهلت شما تمام شد.

باز شدن افق دید انسان با استماع کلام اولیاء خدا

این پنج سانت به شش سانت تبدیل نمی‌شود مگر با دست آن ولیّ الهی، پس برای همین ما باید قدر بدانیم که خداوند این نعمت را به ما عنایت کرده است و خیلی هم راه دوری نیست خودمان هم داریم آثار را می‌بینیم. خیلی خب کجا داریم می‌رویم؟! خودمان داریم بله دیگر... الحمدلله همه چیز روشن و اظهر من الشمس است! صدق کلام بزرگان و آن مطالبی که آنها فرمودند مثل روز برای ما روشن است و الآن می‌فهمیم که چرا بنی الحسن با امام و ائمه مثل امام باقر و امام صادق علیهم‌السّلام آن‌طور کردند.چرا؟! و الآن می‌فهمیم که چرا افراد با کلمات بزرگان و اولیاء خدا بازی می‌کنند، مطالب را به این‌طرف و آن‌طرف می‌کشند، مسائل را به همان جایی که خواست‌های آنها هست به همان‌جا و به همان مطالب می‌برند و نسبت به بزرگان می‌دهند. اما ما باید از خدا بخواهیم که خداوند لطفش را همیشه شامل حال ما بکند و از آن مطالب و مسائلی که بزرگان فرمودند و مطالبی که در اختیار ما گذاشتند، خداوند چشم ما را به آنها باز کند و آن حالت عناد را از وجود ما ببرد که بتوانیم آنها را درک کنیم وگرنه اگر نتوانیم مثل همان بنده خدایی که هرچه می‌گفتند آخرش حرف خودش را می‌زد [می‌شویم]! به او گفتند که تو مثل سیب کرمو شدی چرا؟ چون پوشش انداخته، یک پوشش روی فهم خودش انداخته است! ولیّ خدا الآن با تو اینجا نشسته و صحبت می‌کند، در دو متری تو! اما فهم رفته در یک فضای

دیگر و نفس رفته در یک فضای دیگر و هرچه بگوید فایده‌ای ندارد! اگر امام صادق علیه‌السّلام هم بیاید و بگوید فایده ندارد! امام رضا علیه‌السّلام هم بیاید فایده ندارد! خیال نکنید فایده دارد! [می‌گوید که] نه نه! دیگر امام رضا بیاید فایده دارد. نه آقاجان، اگر به‌جای امام صادق امام رضا هم بود، آنها همین امام رضا را اعدام می‌کردند.

امام صادق علیه‌السّلام در زندان قرار می‌دادند و بعد می‌گفتند که اگر نیایی و با ما بیعت نکنی و درمقابل منصور نایستی اعدامت می‌کنیم، اعدام می‌کنیم. آیا این اسلام شد؟! آیا این پسر پیغمبری شد؟! آیا این انتساب به اولیاء الهی شد؟! این است؟! نتیجه‌اش این شد؟! باید حواسمان را جمع کنیم خیلی مسئله، مسئلهٔ دقیقی است و مسئله مسئله‌ای مهم است و باید از خدا بخواهیم که خداوند در این ماه مبارک که توفیق درک این ماه را نصیب کرده است از آن مواهب خاص خودش که برای افرادی اختصاص داده که دنبال این مکتب هستند، [به ما عنایت کند.] بقیه سهم‌های مختلفی دارند، هر کسی به مقدار آن صفای خودش و هر کسی به مقدار آن [بهره می‌برد] اما آنهایی که دنبال این مکتب هستند و دنبال این مدرسه هستند و دنبال این مبانی هستند، خدا می‌گوید که خیلی خب حالا که این‌طور است من سهمم این است ولی حواستان باشد شما هم باید یک همچنین التزاماتی را داشته باشید و یک همچنین مطالبی را داشته باشید. ما هم خلاصه یک همچنین سهم و نصیبی را درنظر گرفته‌ایم، بسم الله حالا این گوی و این میدان! إن‌شاءالله که خداوند به همهٔ ما توفیق بدهد و بتوانیم از نعمت‌های الهی و برکات این ماه حداکثر استفاده را ببریم.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد